



University of Tehran Press

Theism and the Model of Successful Argument

Ahmad Ebadi^{1*}  | Mohammad Emdadi Masuleh² 

1. Corresponding Author, Department of Islamic Philosophy, Faculty of Theology, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: a.ebadi@theo.ui.ac.ir

2. Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University (IKIU), Qazvin, Iran. Email: m.emdadi90@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received 10 May 2023
Revised 15 July 2023
Accepted 17 July 2023
Published online 05 August 2023

Keywords:
Graham Oppy,
Methodology of Religious Studies,
Natural Theology,
Richard Swinburne,
William Craig.

ABSTRACT

This paper investigates the question, "What is the model of a successful argument in natural theology?" The three criteria of persuasion, acceptance of premises, and cumulative case, which have been proposed to justify or reject theism, are analyzed using an analytical-critical method. The result shows that none of these criteria, due to their limitations, are individually adequate for a successful argument. The main idea of the paper is to view religious beliefs as the result of a logical-epistemological process and to consider various factors for the success of religious arguments. Therefore, instead of adhering to a specific criterion, one should regard the criterion as a "process." This concept brings our attention to several important points: Firstly, choosing a single criterion for all arguments or measuring and classifying different arguments based on a common criterion is difficult and challenging because there is no consensus on the goal, method, sources, and scope of natural theology. Secondly, it is better to focus on the overall advantages and strengths of the criteria as a whole. Thirdly, one should not perceive the criterion of a successful argument as one-dimensional. Rather, view the criterion as a "process" that allows each criterion to consider the merits of other criteria despite its own strengths. Fourthly, by considering the criterion as a process, the relationship and interaction of these three criteria become possible according to the type, stage, and context of the argument. Consequently, in natural theology, we can benefit from all three criteria together and not separately.

Cite this article: Ebadi, A. & Emdadi Masuleh, M. (2023). Theism and Model of Successful Argument. *Philosophy of Religion*. 20(2) 103-117. DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2023.359035.1005970>



© Ahmad Ebadi and Mohammad Emdadi Masuleh.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2023.359035.1005970>

Publisher: University of Tehran Press.



انتشارات دانشگاه تهران

نشریه فلسفه دین

شاپا الکترونیکی: ۶۲۳۳-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jpht.ut.ac.ir>

خداابوری و الگوی استدلال موفق

احمد عبادی^{۱*} | محمد امدادی ماسوله^۲

۱. نویسنده مسؤل، گروه فلسفه اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: a.abadi@theo.ui.ac.ir
۲. گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران. رایانامه: m.emdadi90@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۵/۱۴

کلیدواژه:

الهیات طبیعی،
روش‌شناسی دین‌پژوهی،
ریچارد سوئین‌برن،
گراهام آبی،
ویلیام کریگ.

این پژوهش به پرسش «الگوی یک استدلال موفق در الهیات طبیعی چیست؟» پاسخ می‌دهد. سه معیار اقناع‌سازی، پذیرش مقدمات، و مورد انباشتی که به منظور توجیه/ ردّ خداابوری مطرح شده‌اند با روشی تحلیلی-انتقادی مورد بررسی قرار گرفتند. نتیجه آنکه هیچ‌یک از این سه معیار از آنجا که از محدودیت‌هایی برخوردارند به‌تنهایی معیاری مناسب برای استدلال موفق نیستند. انگاره اصلی مقاله آن است که باورهای دینی را نتیجه یک فرایند منطقی-معرفت‌شناختی ببینیم و برای موفقیت استدلال‌های دین‌پژوهانه به عوامل منطقی، معرفتی، هستی‌شناختی، محیطی، فرهنگی، تربیتی، تاریخی، و جغرافیایی توجه کنیم. بنابراین، به جای اعتقاد به یک معیار خاص، باید معیار را چنان «فرایند» در نظر بگیریم. این انگاره توجه ما را به چند نکته مهم جلب می‌کند: ۱. انتخاب معیاری واحد برای همه استدلال‌ها یا سنجش یا دسته‌بندی استدلال‌های مختلف بر اساس یک معیار مشترک چالشی پیچیده و سخت است؛ زیرا درباره هدف، روش، منابع، و محدوده الهیات طبیعی اتفاق نظر وجود ندارد. ۲. بهتر است روی مجموع مزیت‌ها، جنبه‌های مثبت، و نقاط قوت معیارها به صورت یک کل تمرکز کنیم. ۳. معیار یک استدلال موفق را به شکل تک‌بعدی و نقطه‌ای در نظر نگیریم؛ بلکه معیار را یک «فرایند» ببینیم؛ فرایندی که به هر معیار این امکان را می‌دهد که به‌رغم توجه به توانایی‌هایش روی مزیت معیارهای دیگر تمرکز کند. ۴. اگر معیار را یک فرایند بدانیم ارتباط و تعامل این سه معیار بنا بر نوع و مراحل و زمینه استدلال امکان‌پذیر خواهد بود تا بتوان در الهیات طبیعی از هر سه معیار در کنار هم و نه جدا از هم سود بُرد.

استناد: عبادی، احمد و امدادی ماسوله، محمد (۱۴۰۲). خداابوری و الگوی استدلال موفق. *مجله فلسفه دین*. ۲۰(۲) ۱۰۳-۱۱۷.

DOI: <http://10.22059/jpht.2023.359035.1005970>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2023.359035.1005970>

© احمد عبادی و محمد امدادی ماسوله.



۱. مقدمه

انتخاب معیار یک استدلال موفق^۱ یا خوب^۲ موضوعی است که در حوزه‌های مختلف فلسفه از جمله منطق، معرفت‌شناسی، اخلاق، و فلسفه دین مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. فیلسوفان و الهیدانان بسته به دیدگاهشان معیارهای متفاوتی را برای ارزیابی کیفیت الگوی استدلال موفق ارائه کرده‌اند. زیرا الگوها برای ارزیابی عملکردشان به معیارها نیاز دارند. تمرکز این پژوهش بر کاربرد سه معیار اقلان‌سازی، پذیرش مقدمات، و مورد انباشتی در الهیات طبیعی^۳ است که در حیطه معرفت‌شناسی دینی قرار می‌گیرد.^۴ تبیین و ارزیابی این سه معیار با روش تحلیلی- انتقادی مسئله این نوشتار است که به ارائه الگوی ترکیبی از این معیارها به عنوان نوآوری اصلی مقاله منتهی می‌شود.

ریشه‌های بحث از معیار استدلال موفق در الهیات طبیعی پیشینه‌ای طولانی و پیچیده دارد که شامل تحولات و گفت‌وگوهای مختلف فلسفی و کلامی است. به طور کلی، این پیشینه را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

الف) ریشه‌های باستانی: تعیین معیار استدلال موفق به یونانیان باستان بازمی‌گردد. یونانیان می‌کوشیدند استدلال‌های عقلانی برای وجود و ماهیت یک اصل یا علت اولیه جهان، مانند محرک نخستین، محرک نامتحرک، یا صانع^۵ ارائه دهند. افلاطون و ارسطو نخستین کسانی بودند که چنین استدلال‌هایی را بر اساس معیارهایی چون ضرورت، علیت، طرح یا تدبیر، و ... مطرح کردند (افلاطون، ۱۳۹۸؛ ارسطو، ۱۳۹۷: ۲۰-۵۱۷ b ۱۹۴). با این حال، آن‌ها با چالش‌ها و مخالفت‌هایی از سوی شکاکان که در امکان شناخت خدا یا هر چیز دیگری تردید داشتند یا اپیکوریان که مشیت و مداخله خداوند در امور انسانی را انکار می‌کردند مواجه بودند.

ب) سنتز قرون وسطی: الهیات طبیعی با ظهور مسیحیت و اسلام با زمینه و چالش‌های جدیدی مواجه شد که آن اثبات و تبیین وجود و صفات خداوند بر اساس وحی یا کتاب مقدس بود. برخی از متکلمان قرون وسطی، مانند آنسلم و آکویناس، سعی کردند الهیات طبیعی و الهیات وحیانی^۶ را با یکدیگر آشتی دهند و الهیات را با طراحی براهینی پیچیده‌تر به منظور اثبات وجود خدا، مانند استدلال هستی‌شناختی^۷ و براهین پنج‌گانه^۸، تقویت کنند. این براهین مبتنی بر معیاری چون کمال^۹، امکان^{۱۰}، اخلاق، و ... بود (Pawl, 2012: 116-130).

ج) نقد مدرن: معیارهای مطرح در براهین الهیات طبیعی با ظهور فلسفه و علم مدرن با بحران جدیدی مواجه شد که اعتبار، درستی، یا متقاعدکننده بودنشان را نشانه می‌گرفت. افرادی چون هیوم، کانت، داروین، و ... در این موضع‌گیری پیشگام بودند. از نظر آن‌ها الهیات طبیعی مبتنی بر مغالطه و دلایل دوری^{۱۱} یا مصادره به مطلوب^{۱۲} است، با شواهد تجربی یا تحلیل منطقی در تضاد است، یا آنکه برای ایمان دینی زیان‌بار است. در پاسخ، برخی از الهیدانان مدرن کوشیدند تا از استدلال‌هایشان دفاع یا در آن‌ها اصلاح و بازنگری کنند (برای تفصیل سخن ← Addinall, 1991).

د) احیای معاصر: الهیات طبیعی با ظهور فلسفه تحلیلی و فلسفه دین در سده بیستم احیای جدیدی را تجربه کرد. برخی از فیلسوفان معاصر معیارهای جدیدی برای استدلال در الهیات طبیعی ارائه کرده‌اند؛ مانند معیار قابلیت اطمینان^{۱۳} از آلستون^{۱۴}،

1. successful

2. good

۳. الهیات طبیعی (natural theology) شاخه‌ای از الهیات و فلسفه است که وجود و صفات خداوند را از طریق تجربه و عقل بررسی می‌کند.

۴. به‌رغم وجود معیارهای دیگر در معرفت‌شناسی دینی، دلیل انتخاب این سه معیار وجه اشتراک آن‌ها در مطرح شدن در حوزه الهیات طبیعی است.

5. demiurge

۶. افلاطون به طور مفصل درباره هر یک از این معیارها در محاورات فایدون، جمهوری، فیلبوس، و تیمائوس بحث کرده است.

۷. در الهیات وحیانی (revealed theology) وجود و صفات خداوند به وسیله کتب مقدس و تجربه دینی بررسی می‌شود.

۸. مبتکر این برهان آنسلم است و لذا به برهان آنسلمی شهرت دارد. تقریر این برهان با این عبارت آغاز می‌شود که خداوند، بنا بر تعریف، وجودی است که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست.

۹. آکویناس پنج تقریر مختلف از براهین اثبات خدا را بیان می‌کند که با نام براهین پنج‌گانه یا پنج راه (five ways) شناخته می‌شود: برهان محرک اول، برهان علت اول، برهان امکان و وجوب، برهان درجات کمال، برهان نظم.

10. perfection

11. possibility

12. circular reasoning

13. begging the question

14. reliability

15. William Alston

تضمین^۱ از پلنتینگا، و ...^۲ این معیارها به جنبه‌های مختلف واقعیت مانند قوانین طبیعت، مبدأ جهان، ماهیت منطقی و ریاضیات، تجربه دینی، و ... توجه دارند. با این حال، این معیارها نیز با انتقادات و چالش‌هایی از سوی خداناباوران و خداباوران مواجه است. ساختار مقاله به این نحو چیده شده است که ابتدا سه الگوی ارائه شده از معیار استدلال موفق در الهیات طبیعی بیان و نقد و بررسی می‌شوند. در بخش پایانی، علاوه بر ملاحظات و افزوده‌های انتقادی، دیدگاه‌های برگزیده و پیشنهادی نویسندگان نیز ارائه می‌شود. انگاره اصلی پژوهش آن است که باورهای دینی را نتیجه یک فرایند منطقی - معرفت‌شناختی ببینیم و برای موفقیت استدلال‌های دین پژوهانه به عوامل منطقی، معرفتی، هستی‌شناختی، محیطی، فرهنگی، تربیتی، تاریخی، و جغرافیایی توجه کنیم. بنابراین، به جای اعتقاد به یک معیار خاص، باید معیار را چنان «فرایند» در نظر بگیریم تا هم از خطر نسبی‌گرایی که هر گونه معیار را رد می‌کند در امان باشیم و هم بر نقش فرایند (عوامل) منطقی - معرفت‌شناختی توجه کنیم.

۲. الگوی استدلال‌های موفق

طراحی یک الگوی مناسب به منظور توجیه/ رد خداباوری همواره دغدغه فلسفه‌دانان دین بوده است. برخی محققان زمینه چنین الگوهایی را در بستر الهیات طبیعی مناسب دیده‌اند. در ادامه، از سه الگوی اقناع‌سازی افراد منطقی، پذیرش مقدمات، و دلیل انباشتی بحث می‌شود که مدعی تعیین معیار مناسب برای استدلال موفق در الهیات طبیعی هستند.

۲.۱. اقناع‌سازی افراد منطقی^۳

محور اصلی طرح گراهام آپی^۴ (ت ۱۹۶۰) در آثارش تبیین الگوی استدلال موفق در الهیات طبیعی است (← Oppy, 2006 & 2013). آپی در خصوص معیار یک استدلال خوب معیار سطح بالایی را در نظر می‌گیرد. او در کتاب *استدلال در باب خدا*^۵ در این باره می‌نویسد: «چه زمان باید بگوییم که یک استدلال برای یک نتیجه معین استدلال موفق است؟ من از این دیدگاه دفاع می‌کنم که در شرایطی که در مورد یک ادعای خاص همواره مناقشات وجود داشته است یک استدلال موفق به نمایندگی از آن ادعا باید استدلالی باشد که همه کسانی را که تاکنون آن ادعا را نپذیرفته‌اند متقاعد کند تا نظرشان را تغییر دهند» (Oppy, 2006: 1). طبق این الگو، از آنجا که خداباوری به طور اجتناب‌ناپذیر ادعایی است که در مورد آن مناقشات همیشگی وجود داشته است، نتیجه می‌شود که یک استدلال خداباور موفق استدلالی است که همه خداناباوران و ندانم‌باوران را به تغییر و اصلاح تفکراتشان متقاعد کند. آپی اذعان می‌دارد که این دیدگاه معیار «بسیار بالا»^۶ را تعیین می‌کند و برای آنکه الزاماتش محقق شود مخاطب دیدگاهش را صرفاً محدود به طبقه «افراد منطقی»^۷ می‌کند (Oppy, 2006: 13)؛ بدین معنا که طبق روایت آپی یک استدلال موفق به طور کلی و یک استدلال خداباور به طور خاص استدلالی است که باید همه افراد منطقی را، که دیدگاه‌های معقولی در مورد موضوع مد نظر دارند، متقاعد کند. حال، اگر آن افراد با استدلال ما قانع نشوند می‌توان نتیجه گرفت که استدلال ما ناموفق است (Oppy, 2006: 13-15).

نقد و بررسی

انتقاداتی بر معیار اقناع‌سازی وارد است که مناسب بودن این معیار را زیر سؤال می‌برد: نخست، با توجه به دشواری برآورده کردن معیار اقناع‌سازی حداکثری در باورها، برای فرد منطقی بسیار دشوار است که دلیلی مثبت برای عدم باور به هر ادعایی داشته باشد و باورهای خود را به حالت تعلیق درآورد. خود آپی هم به سخت بودن تحقق معیارش اذعان دارد آنجا که می‌نویسد: «برای فرد منطقی آسان نیست که منطقی دیگری را که قبلاً در مورد موضوعی نظری دارد [فردی که دانش پس‌زمینه‌ای دارد] متقاعد کند که در نظرش بازنگری کند.» (Oppy, 2006: 13).

1. warrant

۲. فیلسوفان دیگر هم معیارهایی را مطرح کرده‌اند که در این نوشتار درباره معیارهای گراهام آپی، ریچارد سوئین‌برن، و ویلیام کریگ به طور مفصل بحث خواهد شد.

3. persuasion of reasonable people

4. Graham Oppy

5. Arguing about Gods

6. very high

7. reasonable people

دوم، معیار اقناع‌سازی ناقض مدعای خودش است؛ چون طبق این معیار یک استدلال موفق باید استدلالی باشد که همه افراد منطقی با دیدگاه‌های معقول در مورد موضوع را که تا کنون نتوانسته‌اند آن تفسیر را بپذیرند متقاعد کند که نظرشان را تغییر دهند. اما خود این معیار چیزی از این دست ارائه نمی‌دهد تا ما را اقناع کند. به عبارت دیگر، در این معیار تنها بر چپستی استدلال موفق تأکید شده است و دلیلی برای اثبات این معیار وجود ندارد (Craig, 2008a: 438).

سوم، پرسش مهمی که این معیار باید به آن پاسخ دهد آن است که چه ملاکی برای توفیق یک استدلال نسبت به استدلال دیگر وجود دارد؟ طبق این معیار، استدلالی که موجب تغییر نگرش و بازبینی اندیشه‌های هر فرد شود (اقناع‌سازی حداکثری) از استدلالی که تنها برخی افراد را قانع می‌کند (اقناع‌سازی حداقلی) موفق‌تر است. آیا این ملاک از آنجا که ممکن است به عوامل ذهنی یا زمینه‌ای بستگی داشته باشد که بر نحوه تغییر نگرش افراد یا تجدیدنظر در افکارشان تأثیر می‌گذارد نوعی نسبیّت^۱ را در خود جای نداده است؟

۲.۲. پذیرش مقدمات^۲

ویلیام لین کریگ^۳ (ت ۱۹۴۹) اعتقاد دارد برای آنکه استدلالی موفق باشد مقدمات باید برای ما جایگاه معرفتی خاص داشته باشند. اما چنین وضعیتی چگونه محقق می‌شود؟ طبق این الگو، دستیابی به یقین آرمان و ایده‌آلی است که تقریباً سخت‌یاب است و گاه شاید اصلاً به دست نیاید. اگر بخواهیم روی یقین صدق مقدمات یک استدلال پافشاری داشته باشیم ممکن است همیشه با توجه به شک و تردیدهای احتمالی به نتیجه نرسیم. طبق نظر کریگ، آنچه ما به دنبال آن هستیم یک معیار مقایسه‌ای است: نتیجه یک استدلال را بپذیریم، تنها در صورتی که برای هر یک از مقدمات استدلال پذیرفتن مقدمات از رد آن معقول‌تر است؛ یعنی پذیرش مقدمات بالای ۵۰ درصد باشد (Craig, 2008b: 55; Craig, 2010; Craig & Moreland, 2003: 29-30).

برای آنکه روش کار معیار پذیرش مقدمات را بهتر توضیح دهیم به استدلال یا برهان جهان‌شناختی کلامی^۴ اشاره می‌کنیم. کریگ در صورت‌بندی برهان جهان‌شناختی کلامی خود مدعی است که شواهد کیهان‌شناختی معاصر وجود خداوند را به طور قابل توجهی محتمل‌تر از نفی خدا می‌کند. کیهان‌شناسی معاصر دلیل مهمی در تأیید پیش‌فرض‌های فلسفی برای دستیابی به مقاصد دینی فراهم می‌کند. صورت‌بندی برهان جهان‌شناختی کلامی بدین نحو است:

۱. اگر جهان دارای آغاز است علتی مافوق آن را ایجاد کرده است.

۲. جهان دارای آغاز است.

در نتیجه:

۳. یک علت مافوق که جهان را خلق کرده است وجود دارد.

از نظر کریگ، اگر پذیرش مقدمه اول و دوم این استدلال از انکارش بیشتر باشد این برهانی موفق است و باید نتیجه را بپذیریم. بدیهی است که مقدمه اول استدلال درست است. مقدمه دوم با آنکه بحث‌برانگیز بود در سده بیستم آشکار شد که تأییدات تجربی قابل توجه از مقدمه دوم بر اساس شواهد کیهان‌زایی^۵ اخترفیزیکی^۶ وجود دارد. دو مسیر مستقل اما مرتبط با هم مقدمه دوم استدلال را تأیید می‌کنند: شواهدی از انبساط جهان^۷ و شواهدی از قانون دوم ترمودینامیک^۸. در نتیجه، از نظر کریگ شواهد خوبی داریم که جهان قدیم زمانی نیست، بلکه دارای شروع زمانی است. بنابراین، مقدمه دوم استدلال جهان‌شناختی کلامی توسط شواهد کیهان‌شناسی معاصر تأیید می‌شود. پس ما یک استدلال موفق (با مقدمات قابل پذیرش) برای یک علت متعالی برای جهان داریم (Craig & Sinclair, 2009: 110).

1. relativity

2. acceptance of premises

3. William Lane Craig

4. kalām cosmological argument

5. cosmogony

6. astrophysical

7. expansion of the universe

8. second law of thermodynamics

نقد و بررسی

بر معیار پذیرش مقدمات هم ایشکالاتی وارد است:

نخست، اصلی‌ترین مشکل معیار پذیرش مقدمات دوری بودن^۱ است. هنگامی که محصول یک فرایند شناختی معین (مثلاً ارائه یک استدلال) به هر نحوی برای حمایت از یک باور به قابلیت اطمینان آن فرایند شناختی متکی باشد آن محصول به لحاظ معرفتی دوری است. دوری بودن معیار پذیرش مقدمات را می‌توان از این واقعیت دریافت که ما را ملزم به قضاوت در مورد معقول بودن مقدمات یک استدلال می‌کند. اما این دقیقاً مشکلی است که این معیار قصد دارد آن را حل کند؛ زیرا هدف اصلی این معیار تعیین معیار مناسب برای ارزیابی استدلال موفق است. چگونه می‌توانیم بدون توسل به «استدلال» یا «ملاک» دیگری تشخیص دهیم که آیا یک مقدمه از انکار آن معقول‌تر است؟ اگر به «استدلال» دیگری متوسل شویم، باید معیار پذیرش مقدمات را نیز در آن استدلال به کار گیریم و به همین ترتیب تا بی‌نهایت. اگر به «معیار» دیگری متوسل شویم، باید آن معیار را با استفاده از خود معیار پذیرش مقدمات توجیه کنیم که منجر به یک دور باطل می‌شود. در هر صورت، این معیار راه‌حلی ارائه نمی‌دهد، بلکه بیان مجددی از مشکل چگونگی ارزیابی استدلال‌ها است. به دیگر سخن، بدون استفاده از خود معیار پذیرش مقدمات به عنوان یک معیار نمی‌توانیم معقول بودن مقدمات را توجیه کنیم. اما مجاز نیستیم از خود پذیرش مقدمات به عنوان یک معیار بدون توجیه معقول بودن آن استفاده کنیم. این انتقاد نشان می‌دهد که معیار پذیرش مقدمات با یک مشکل اساسی معرفت‌شناختی مواجه است و آن این است که چگونه باورها و دانش خود را به نحو غیر دوری توجیه کنیم.

یکی دیگر از انتقادات به این معیار آن است که دلبخواهانه^۲ و غیر موجه^۳ است؛ به این معنی که فاقد منطق مشخص یا عینی برای انتخاب حد معقول بودن است. این معیار ما را ملزم می‌کند که مقدمات یک استدلال قیاسی را بپذیریم اگر و تنها در صورتی که معقول بودن آن‌ها بالای ۵۰ درصد باشد. اما چگونه می‌توانیم انتخاب ۵۰ درصد را به عنوان حد معقول بودن توجیه کنیم؟ چرا باید مقدمه‌ای را بپذیریم که معقول بودن آن کمی بالاتر از ۵۰ درصد باشد، اما اگر معقول بودن آن کمی کمتر از ۵۰ درصد باشد آن را رد کنیم؟ چه چیزی ۵۰ درصد را یک مقدار خاص یا طبیعی برای معقول بودن می‌کند؟ معیار پذیرش مقدمات هیچ پاسخی به این سؤالات ارائه نمی‌دهد. اما به‌سادگی ادعا می‌کند که ۵۰ درصد حد مناسب برای پذیرش مقدمات است. بنابراین، به نظر می‌رسد هیچ راه مشخص برای تعیین حد معقولیت وجود ندارد (Pruzan, 2016: 97-113). همچنین، این معیار فرض می‌کند که معقول بودن را می‌توان به روشی دقیق و عینی با تخصیص مقادیر عددی بین ۰ و ۱ به مقدمات یک استدلال قیاسی کمی‌سازی کرد. اما معقول بودن مفهومی کیفی و ذهنی است که میزان اطمینان یا اعتقاد ما به یک گزاره را منعکس می‌کند و با مفاهیمی مانند صدق و احتمال که امکان کمی‌سازی آن‌ها وجود دارد متفاوت است (گرچه ممکن است تحت تأثیر آن‌ها باشد). از این رو، کمی‌سازی یک مفهوم کیفی کاری سخت و دشوار است.

مشکل دیگر این معیار آن است که به نظر می‌رسد بیش از حد سهل‌انگارانه^۴ یا ساده‌انگارانه^۵ است. زیرا، به‌رغم احتمال بالای ۵۰ درصد مقدمات، درباره اینکه احتمال نتیجه از ۵۰ درصد بیشتر باشد همواره تضمینی کافی وجود ندارد (McGrew & DePoe, 2013: 303-304). به دو مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید به رابطه بین شکلات خوردن و شادی علاقه دارید. شما می‌خواهید از استدلال قیاسی برای استدلال در مورد این موضوع استفاده کنید. می‌توانید از مقدمات و نتیجه زیر استفاده کنید:

مقدمه ۱. خوردن شکلات باعث ترشح اندورفین در مغز می‌شود.

مقدمه ۲. اندورفین باعث خوشحالی مردم می‌شود.

نتیجه: خوردن شکلات باعث خوشحالی افراد می‌شود.

1. circularity
2. arbitrary
3. unjustify
4. threshold
5. permissive
6. simplistic

این نمونه‌ای از استدلال قیاسی است که معیار پذیرش مقدمات را برآورده می‌کند. اما نتیجه‌ای دارد که چندان قابل اعتماد نیست. در مثال بالا، مقدمات از انکار آن‌ها معقول‌تر است. زیرا بر برخی شواهد و حقایق علمی استوار است. اما نتیجه چندان قابل قبول نیست. زیرا بسیاری از عوامل دیگر را که بر شادی تأثیر می‌گذارند مانند سلامتی، ارتباطات روزمره، استرس، و ... نادیده می‌گیرد. بنابراین، این معیار به شما اجازه می‌دهد نتیجه‌ای را باور کنید که خیلی ساده‌انگارانه است. به مثال دیگری توجه کنید: فرض کنید به رابطه بین مساحت و محیط یک مستطیل علاقه‌مند هستید. شما می‌خواهید از استدلال قیاسی برای استدلال در مورد این موضوع استفاده کنید. می‌توانید از مقدمات و نتیجه زیر استفاده کنید:

مقدمه ۱. مساحت مستطیل برابر است با طول آن ضربدر عرض آن.

مقدمه ۲. محیط مستطیل برابر است با دو برابر طول و دو برابر عرض آن.

نتیجه: مساحت مستطیل همیشه کمتر از محیط آن است.

این مثال هم معیار پذیرش مقدمات را برآورده می‌کند؛ اما نتیجه‌ای در پی دارد که همیشه درست نیست. در این مثال، مقدمات بیشتر از انکار آن‌ها قابل قبول هستند. زیرا بر مبنای تعاریف و قواعد ریاضیاتی‌اند. اما نتیجه همیشه قابل قبول نیست. زیرا درستی آن به مقادیر طول و عرض مستطیل بستگی دارد. مثلاً، اگر طول و عرض هر دو ۱ باشد مساحت و محیط هر دو ۴ است. بنابراین نتیجه بالا نادرست است. نتیجه آنکه معیار پذیرش مقدمات به شما اجازه می‌دهد نتیجه‌ای را باور کنید که گاهی اوقات نادرست است. این دو مثال به شما کمک می‌کند تا بفهمید چرا پذیرش مقدمات همواره معیار خوبی نیست.

۳.۲. مورد انباشتی

ریچارد سوئین‌برن^۱ (ت ۱۹۳۴) اعتقاد دارد آنچه موجب موفقیت یک استدلال می‌شود انباشت دلایل است. وقتی از استدلال‌های قیاسی با احتمالات تخصیص داده‌شده به هر یک از مقدمات به استدلال‌های غیر قیاسی تغییر جهت می‌دهیم، دسته جدیدی از مسائل و احتمالات، همچون استدلال یا دلیل (مورد) انباشتی، برای صورت‌بندی استدلال‌ها در الهیات طبیعی مطرح می‌شود.^۲ در استدلال انباشتی مقدمات منطقاً مستلزم نتیجه نیستند. اما در مجموع تأثیری مثبت بر احتمال نتیجه خواهند داشت. استدلال انباشتی در پی آن است که وجود خدا (یا هر ادعای دینی دیگر مانند وجود فرشتگان، زندگی پس از مرگ، و ...) را با نشان دادن اینکه خدا باوری در مقایسه با شواهد به دست آمده از برخی فرضیه‌های جایگزین (خدانا باوری و ندانم‌باوری) دیدگاهی معقول‌تر است اثبات کند. شواهد متعدد تاریخی، شخصی، باستان‌شناسی، ادبی، علمی، فلسفی، و ... وقتی با هم جمع شوند احتمال وجود خدا را افزایش می‌دهند. بنابراین، استدلال انباشتی می‌تواند باور فرد را به وجود خدا تقویت کند و می‌تواند آن را از یک باور که احتمال کمتری برای وجود خدا دارد به یک باوری که احتمال وجود خدا بیشتر از نبودن آن است تبدیل کند (Swinburne, 2004b: Chap. 5 & 14).

پس، ممکن است استدلال‌هایی این ادعا را نداشته باشند که برای اثبات وجود خدا از یک مدعای قاطع برخوردارند، بلکه سعی می‌کنند وجود خدا را در پرتو همه شواهد موجود بیش از فرضیه‌های رقیب معنادار بدانند. مثلاً، برای سوئین‌برن دلیل انباشتی حاصل از چارچوب بی‌زی^۳ نقش مهمی در بحث‌های مربوط به وجود خدا در الهیات طبیعی دارد. سوئین‌برن در کتاب وجود خدا^۴ استدلال می‌کند که وجود خدا محتمل است. طبق نظر او، یک استدلال موفق بی‌زی برای خدا باوری باید نشان دهد که نسبت به فرضیه‌های رقیب مانند طبیعت‌گرایی احتمال بسیار پایین ندارد، بلکه در عوض بهتر می‌تواند ویژگی‌های کلی جهان را تبیین کند (Swinburne, 2004b: Chap. 5 & 14).

1. Richard Swinburne

۲. هر دو تعبیر استدلال انباشتی (cumulative argument) (Mitchell, 1973: 4; Swinburne, 2004b: 166 ←) و مورد یا دلیل انباشتی (cumulative case) (Bigalke, 2011 ←) از سوی پژوهشگران به کار رفته است.

۳. چارچوب بی‌زی روشی برای مدیریت عدم قطعیت با ترکیب دانش پیشین، داده‌های مشاهده‌شده، و احتمال است. این چارچوب شامل سه بخش است: نخست، توزیع احتمال پیشین که بیانگر باورها یا مفروضات اولیه در مورد یک فرضیه یا یک پارامتر قبل از مشاهده هر داده است. دوم، یک تابع احتمال که بر اساس یک مدل آماری یا توزیع احتمال میزان تناسب داده‌ها با فرضیه یا پارامتر را اندازه‌گیری می‌کند. سوم، یک توزیع احتمال پسین که با اعمال قضیه بی‌زی برای به‌روزرسانی احتمال قبلی با تابع درست‌نمایی به دست می‌آید و پس از مشاهده داده‌ها باورها یا تخمین‌های تجدیدنظر شده را منعکس می‌کند (برای تفصیل سخن ← Gelman & Others, 2013)

4. The existence of God

نقد و بررسی

در شکل احتمال ترکیبی قضیه بیز در استدلال انباشتی هر شاهد جای خود را پیدا می‌کند. با نگاه انباشتی، استدلال‌هایی که بر اساس برخی معیارها به نحو جداگانه ضعیف ارزیابی می‌شوند ممکن است ترکیب شوند تا استدلال‌هایی را تولید کنند که بر اساس هر معیار معقولی در واقع بسیار قوی هستند. با این حال، انتقاداتی بر مورد انباشتی وارد شده است.

نخستین انتقاد این است که به نظر می‌رسد معیار مورد انباشتی برای اکثر مردم بسیار پیچیده^۱ و غیر عملی^۲ باشد و بیشتر افراد نمی‌توانند آن را استفاده یا درک کنند. این معیار شامل جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل انواع شواهد از منابع و رشته‌های مختلف، مانند قوانین طبیعی، تنظیم دقیق، آگاهی، اخلاق، تجربه دینی، معجزات، وحی، و ... است. همچنین شامل تخصیص و به‌روزرسانی احتمالات به فرضیه‌های مختلف مانند خداآوری، طبیعت‌گرایی، دئیسم^۳، پانتئیسم^۴، و ... است. همچنین شامل مقایسه و تقابل سادگی، دامنه، و قدرت تبیینی این فرضیه‌ها می‌شود. همه این وظایف به اطلاعات و محاسبه و قضاوت زیادی نیاز دارند که ممکن است برای اکثر مردم، به‌ویژه کسانی که در استدلال‌ها و شواهد مربوطه مهارت کافی ندارند، به راحتی قابل دسترس یا مدیریت نباشد. بنابراین، مورد انباشتی ممکن است راه بسیار مؤثر یا واقع‌بینانه‌ای برای ارائه یا دفاع از خداآوری به مخاطب عام نباشد (Law, 201: 230-240).

انتقاد دوم آن است که مورد انباشتی معیار منسجم^۵ یا دقیقی ارائه نمی‌دهد و بیش از حد بی‌قاعده و بدون ساختار^۶ است. زیرا از منطق و روش خاصی پیروی نمی‌کند. مورد انباشتی معیارهای مشخصی برای چگونگی ترکیب و سنجش و ارزیابی انواع شواهدی که از یک نتیجه حمایت می‌کنند، مانند استدلال‌های تاریخی، فلسفی، تجربی، و ... ارائه نمی‌کند. همچنین معیارهای روشنی برای سنجش و مقایسه فرضیه‌های مختلف که شواهد یکسانی را تبیین می‌کنند، مانند علل طبیعی، عوامل روان‌شناختی، یا دیگر موجودات فراطبیعی ارائه نمی‌کند. افراد مختلف ممکن است نظرات یا ترجیحات متفاوتی در مورد نحوه رسیدگی به این مسائل داشته باشند و ممکن است راه قطعی یا عینی برای حل آن‌ها وجود نداشته باشد. بنابراین، مورد انباشتی ممکن است معیار مشخصی برای استدلال در الهیات طبیعی نداشته باشد (Braunsteiner, 2014: 260-265).

سومین انتقاد آن است که مورد انباشتی برای اینکه یک معیار جامع^۷ یا منصفانه باشد بیش از حد مشروط و گزینشی^۸ است. زیرا این معیار همه شواهد یا فرضیه‌های ممکن را در نظر نمی‌گیرد، بلکه فقط آن‌هایی را که از ادعایش حمایت می‌کند در نظر می‌گیرد و آن‌هایی را که آن را به چالش می‌کشند یا تضعیف می‌کنند نادیده می‌گیرد یا رد می‌کند. مثلاً، مورد انباشتی ممکن است بر شواهد طراحی و نظم و هدف در جهان تمرکز کند. اما از شواهد شرّ و رنج و تصادف غفلت می‌کند. این نحو عمل کردن مورد انباشتی موجب می‌شود تصویر کامل یا دقیقی از واقعیت ارائه نشود و همه عوامل و بدیل‌های مربوط در نظر گرفته نشود (Davis, 1999).

۳. الگوی فرایندی

هر یک از سه الگوی اقناع‌سازی، پذیرش مقدمات، و مورد انباشتی از محدودیت‌هایی برخوردارند و به نظر نمی‌رسد به‌تنهایی معیاری مناسب برای ارزیابی یک استدلال موفق یا خوب در الهیات طبیعی باشند. انتخاب یک معیار به دلیل پیچیدگی و چندتباری بودن مسائل الهیات طبیعی دشوار است و معیارهای مختلف ممکن است اهداف و ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های متفاوتی را منعکس کنند. از طرف دیگر، هر معیار ممکن است برای مخاطبان خاص و مقاصد متفاوت جذابیت داشته باشند. بسته به آنچه شخص می‌خواهد در الهیات طبیعی به آن دست یابد یا اثبات کند ممکن است معیاری را بر معیار دیگر ترجیح دهد یا از ترکیبی از معیارها استفاده کند. ممکن است معیار واحد یا بهترین معیار وجود نداشته باشد که برای استدلال‌های دینی کارگشا باشد.

1. complex
2. impractical
3. deism
4. pantheism
5. consistent
6. informal and unstructured
7. comprehensive
8. limited and selective

باورهای دینی در یک فرایند منطقی- معرفت‌شناختی شکل می‌گیرند و موفقیت استدلال‌های حوزه دین‌پژوهی- اعم از خدا باورانه یا خدا ناباورانه- منوط به فراز و فرود ذهنی در یک فرایند منطقی- معرفت‌شناختی است. عوامل گوناگون منطقی، معرفتی، هستی‌شناختی، محیطی، فرهنگی، تربیتی، تاریخی و جغرافیایی، همگی در شکل‌گیری یک استدلال دینی موفق نقش دارند و نباید از آن‌ها غافل بود. بنابراین، تمرکز بر یک معیار خاص برای موفقیت یک استدلال دینی نه تنها کافی نیست، بلکه امکان‌پذیر هم نیست و موجب تحلیل ناقص و نادرست می‌شود. این، به هیچ روی به معنای نبود معیار نیست که ما را به ورطه نسبی‌گرایی فروافکند. منظور پرهیز از معیارهای تک‌بعدی و نقطه‌ای است و تأکید بر اهمیت و ضرورت توجه به فرایندهای منطقی- معرفتی است. بنابراین، در پاسخ به پرسش اصلی مقاله، باید معیار استدلال موفق را یک «فرایند» در نظر بگیریم؛ فرایندی که هم از دام نسبی‌گرایی که منکر هر گونه معیار است در امان می‌ماند و هم بر نقش مؤلفه‌های منطقی- معرفت‌شناختی توجه دارد. حال، چند ملاحظه و افزوده تکمیلی وجود دارد که توجه به آن‌ها انگاره اصلی مقاله را تبیین می‌کند:

۳.۱. دشواری انتخاب یک معیار در الهیات طبیعی

دلایل متعددی برای دشواری انتخاب یک معیار واحد برای استدلال موفق در الهیات طبیعی وجود دارد. این دلایل را در چهار مقوله دسته‌بندی می‌کنیم: نخست، در مورد هدف یا مقاصد^۱ الهیات طبیعی اتفاق نظر وجود ندارد. مثلاً، ویکتور رپرت^۲ (۲۰۰۹: ۳۳۴) با استفاده از استدلال مبتنی بر عقل و رابین کالینز^۳ (۲۰۰۹: ۲۰۲) از طریق دستاوردهای جدید علمی هدفشان «اثبات وجود خداست» که هر یک از معیارهایی چون اعتبار، صحت، وضوح، انسجام، سازگاری، و ... بهره می‌برند. اما رابرت ای. میدول^۴ (۲۰۰۹: ۵۵۳) با استدلال مبتنی بر اصول متافیزیکی، مارک دی. لینویل^۵ (۲۰۰۹: ۳۹۱) به وسیله شهود اخلاقی، یا کای من کوان^۶ (۲۰۰۹: ۴۹۸) از طریق تجربیات شخصی هدفشان «بررسی عقلانیت یا پیامدهای باورهای دینی» است. این گروه از معیارهایی مانند مرتبط بودن، متقاعدکننده بودن، آموزنده بودن، و ... استفاده می‌کنند. دوم، در مورد روش‌های تحقیق^۷ در الهیات طبیعی اتفاق نظر وجود ندارد. مثلاً، ویلیام لین کریگ و جیمز دی. سینکلر^۸ (۲۰۰۹: ۱۰۱) به منطق قیاسی متوسل می‌شوند که هدفش استنتاج نتایجی است که لزوماً از مقدمات ناشی می‌شود و معیارهایی مانند اعتبار، صدق، و ... برایشان اهمیت دارد. ریچارد سوئین‌برن (۲۰۰۴: ۵۰۰ - ۵۳۵) از استدلال استقرایی استفاده می‌کند که هدفش استنتاج نتایج محتمل یا معقول بر اساس مشاهدات یا فرضیه‌ها است و از معیارهایی مانند احتمال، سادگی، قدرت تبیینی، و ... استفاده می‌کند. آلین پلنتینگا (۲۰۱۱: ۳۱) و (۹۱) از شواهد تجربی مثل نظریه‌های زیست‌شناسی (نظریه تکامل)، فیزیک کوانتوم، و ... استفاده می‌کند که مبتنی بر مشاهده و آزمایش جهان طبیعی است و از معیارهایی مانند تأییدپذیری، ابطال‌پذیری، اطمینان‌پذیری، و ... استفاده می‌کند. چارلز تالیافرو^۹ (۲۰۱۳: ۳۸۵) از روش تفکر انتقادی استفاده می‌کند که مبتنی بر اصول و مفاهیم انتزاعی است که جهان‌شمول و ورای جهان طبیعی است و معیارهایی مانند عقلانیت، قابل فهم بودن، و ... را به کار می‌گیرد. کیث ام. پارسونز^{۱۰} (۲۰۱۳: ۳۴۷) از روش تحلیلی بهره می‌گیرد که مبتنی بر تحلیل معنا و مفاهیم و گزاره‌ها است و از معیارهایی مانند تعریف و دلالت و ... استفاده می‌کند. سوم، درباره منابع^{۱۱} الهیات طبیعی اتفاق نظر وجود ندارد. مثلاً، دنیل اچ. فرانک^{۱۲} (۲۰۱۳: ۱۳۷)، رابرت جی. موریسون^{۱۳} (۲۰۱۳:

1. Goal or purpose
2. Victor Reppert
3. Robin Collins
4. Robert E. Maydole
5. Mark D. Linville
6. Kai-Man Kwan
7. research methods
8. James D. Sinclair
9. Charles Taliaferro
10. Keith M. Parsons
11. Sources
12. Daniel H. Frank
13. Robert G. Morrison

۱۵۱)، جسیکا فریزر^۱ (۲۰۱۳: ۱۶۶)، و دنیس ادواردز^۲ (۲۰۱۳: ۱۸۲) از ادله کتب مقدس استفاده می‌کنند. آن‌ها از منابعی مانند عهد عتیق، عهد جدید، قرآن، و سایر نوشته‌های مذهبی در حمایت از استدلال‌هایشان استفاده می‌کنند که مبتنی بر معیارهایی مانند اصالت یا مصون بودن از تحریف، اعتبارسنجی، و ... است. برخی ممکن است از شواهد فلسفی و معیارهای آن، مانند اصل این‌همانی و مشتقات آن - از قبیل اصل تناقض (برهان هستی‌شناختی آنسلم^۳)، ضرورت علی و معلولی (مثل برهان علیت افلاطون، ارسطو، ابن‌سینا، و ...) و غیره - استفاده کنند. جان پولکینگورن^۴ (۲۰۱۳: ۴۴۹)، مایکل راس^۵ (۲۰۱۳: ۳۹۷)، پل اوارت^۶ (۲۰۱۳: ۴۱۹) و دیوید نایت^۷ (۲۰۱۳: ۴۳۴) از شواهد تجربی استفاده می‌کنند که مبتنی بر مشاهده و آزمایش جهان طبیعی است و از منابعی مانند طبیعت، علم، تاریخ، و تجربیات انسانی (و معیارهای خاص این منابع) برای حمایت از استدلال‌های خود استفاده می‌کنند. چهارم، در مورد محدوده یا حدود^۸ الهیات طبیعی اتفاق نظر وجود ندارد. مثلاً، گروه نخست می‌گویند الهیات طبیعی می‌تواند وجود و صفات یک تصور خاص از خدا را تثبیت کند؛ همچون خدای خدا باوری سنتی که قادر مطلق است مثل برهان معجزه سی. اس. لویس^۹ (۱۹۴۷)، دانای مطلق مثل برهان نظم ویلیام پالی^{۱۰} (۱۸۰۲)، خیرخواه مطلق (برهان اخلاقی کانت^{۱۱})، ابدی مثل برهان جهان‌شناختی کلامی ویلیام کریگ (Craig & Sinclair, 2009)، تغییرناپذیر (آموزه بساطت الهی فیلسوفان و الهیدانان مسلمان)، و ... این طیف از معیارهایی مانند کفایت، انسجام، سازگاری، جامعیت، و ... در استدلال‌های خود استفاده می‌کنند. گروه دوم می‌گویند الهیات طبیعی فقط می‌تواند وجود و صفات یک تصور حداقلی از خدا را ثابت کند، مانند خدای دئیسم که خالق و نگهدارنده جهان است، اما، لزوماً در تاریخ یا سرنوشت آن دخالت ندارد و ممکن است از معیارهایی مانند احتیاط، صرفه‌جویی، و ... استفاده کنند (برای تفصیل سخن ← Peters, 2013: 51-52).

حال، به مثال برهان نظم بر مبنای سه معیار مطرح‌شده در این نوشتار توجه کنید. دغدغه معیار اقناع‌سازی تعداد افراد معقولی است که از طریق این برهان قانع می‌شوند (معیار قانع‌کننده بودن در مقوله هدف). طبق الگوی پذیرش مقدمات، پذیرش مقدمات طراحی‌شده برای این برهان در مقایسه با رد مقدماتش از اهمیت برخوردار است (معیار صدق و درستی در مقوله روش). در مورد انباشتی، میزان افزایش احتمال در وجود خدا از طریق برهان نظم بررسی می‌شود (معیار احتمال در مقوله محدوده). این معیارهای مختلف به راه‌های متفاوتی برای ساختن و ارزیابی استدلال‌ها در الهیات طبیعی منجر می‌شوند. از این رو، به نظر می‌رسد انتخاب یک معیار واحد که برای همه استدلال‌ها در الهیات طبیعی به کار رود یا آنکه موجب سنجش یا دسته‌بندی این استدلال‌های مختلف بر اساس یک معیار مشترک شود پیچیده و سخت است.

۲.۳. تمرکز روی نقاط قوت

به جای تمرکز بر انتخاب یک معیار مشخص، بهتر است روی مزیت‌ها و نقاط قوت هر یک از معیارها تمرکز شود: الف) معیار اقناع‌سازی: یک، به استقلال مخاطب احترام می‌گذارد، بدون آنکه بخواهد دست به تحمیل بزند. به دیگر سخن، این معیار با مخاطب به عنوان فردی منفعل برخورد نمی‌کند، بلکه آن‌ها را فعال و تصمیم‌گیرنده در نظر می‌گیرد که قادرند قضاوتشان را انجام دهند. دو، امکان وجود اختلاف و عدم قطعیت را می‌پذیرد و ادعای داشتن پاسخ‌های مطلق یا نهایی ندارد. سه، افراد را تشویق به گفت‌وگو و تفکر انتقادی را تقویت می‌کند و در نتیجه مخاطب را دعوت به پرسشگری و تحلیل و گفت‌وگو در مورد مسائل و شواهد ممکن می‌کند. چهار، به ارزش‌ها و علایق مشترک متوسل می‌شود و سعی می‌کند زمینه‌های مشترک با

1. Jessica Frazier

2. Denis Edwards

۳. اصل تناقض می‌گوید یک قضیه و نفی آن نمی‌توانند هم‌زمان و به یک معنا صادق باشند. برهان هستی‌شناختی از این اصل استفاده می‌کند تا نشان دهد که مفهوم خدا مستلزم وجود خداست و انکار وجود خدا متناقض خواهد بود.

4. John Polkinghorne

5. Michael Ruse

6. Paul Ewart

7. David Knight

8. boundaries

9. Clive Staples Lewis

10. William Paley

11. Immanuel Kant

مخاطب پیدا کند. توسل به ارزش‌ها و علایق مشترک به این معناست که متقاعدکننده ارزش‌ها و علایق مخاطب را نادیده نمی‌گیرد یا با آن‌ها مخالفت نمی‌کند؛ بلکه سعی می‌کند جایگاه او را با نیازها و اهداف مخاطب پیوند دهد.

(ب) پذیرش مقدمات: یک، استدلال‌ها را بر اساس ساختار و اعتبارشان ارزیابی می‌کند و نه بر اساس تأثیرات بلاغی یا احساسی‌شان؛ بلکه بر رابطه منطقی مقدمات و نتیجه و اینکه آیا آن‌ها از یک‌دیگر تبعیت می‌کنند یا خیر تمرکز می‌کند. دو، بار اثبات را بر عهده می‌گیرد و مسئولیت ارائه شواهد و دلیل را به عهده مخالف نمی‌اندازد، بلکه بر عهده خود اوست که مقدمات خود را توجیه کند و آن‌ها را به مطلوب‌ترین وجه تفسیر کند.

(ج) مورد انباشتی: یک، تنوع و اختلاف در معیارها را به رسمیت می‌شناسد و بر یک استدلال یا شواهد واحد تکیه نمی‌کند. این مزیت معیار استدلال موفق را به یک عامل یا جنبه تقلیل نمی‌دهد. دو، محدودیت‌ها و خلأهای دانش را می‌پذیرد و ادعای داشتن دلایل یا شواهد کامل یا قطعی را ندارد. طبق این معیار، همواره عواملی ناشناخته یا نامعلوم وجود دارند که ممکن است بر نتیجه تأثیر بگذارند. از این رو، تظاهر به داشتن همه پاسخ‌ها یا راه‌حل‌ها نمی‌کند. سه، تأثیر انباشتی و کل‌نگرانه دلایل را در نظر می‌گیرد و هیچ دلیلی را کم‌ارزش جلوه نمی‌دهد یا نادیده نمی‌گیرد یا رد نمی‌کند. چهار، بر نقش استنباط و قضاوت تأکید دارد و سعی می‌کند از بهترین دلایل و شواهد موجود برای رسیدن به نتیجه معقول استفاده کند.

۳.۳. رسیدن به فرایندی ترکیبی از مزیت‌های سه معیار

به جای آنکه معیار یک استدلال موفق را به شکل «مجزا»^۱ یا «تک‌خطی»^۲ ببینیم که در آن هر معیار درصدد اثبات ویژگی‌های خودش و به نوعی نفی و حذف معیار رقیب است (یا دست‌کم معیار رقیب را نادیده می‌گیرد)، نگاهی «فرایندی»^۳ به معیار استدلال موفق داشته باشیم که در آن هر معیار، به‌رغم توجه به توانایی‌هایش، به جایگاه و خصوصیات مثبت معیار رقیب هم توجه دارد. بدین ترتیب، می‌توان از طریق مزایای این سه معیار به فرایندی ترکیبی یا چندگانه رسید:

گام اول. مخاطبان و باورها، ارزش‌ها، احساسات، و شهواتشان را شناسایی کنید. سعی کنید دریابید که چه چیزی آن‌ها را متقاعد می‌کند تا نتیجه شما را بپذیرند یا دست‌کم آن را جدی بگیرند.

گام دوم. معقول‌ترین و پذیرفته‌ترین مقدمات را انتخاب کنید که از نتیجه شما حمایت می‌کند و احتمال پذیرش آن‌ها بیشتر از رد شدنشان است. سعی کنید از مواردی که مشکوک یا چالش‌برانگیز یا نامربوطاند پرهیز کنید.

گام سوم. برای مقدمات و نتیجه دلایل و شواهد متعدد و متنوع ارائه دهید. سعی کنید از دلایل و شواهد سازگار، منسجم، جامع، و قانع‌کننده استفاده کنید.

گام چهارم. اعتبار، درستی، توان، و ارتباط استدلال‌ها و شواهد خود را ارزیابی کنید. سعی کنید از هر گونه مغالطه، تناقض، شکاف، یا ضعف در استدلال یا شواهد خود اجتناب کنید.

گام پنجم. سعی کنید با مقدمه‌چینی‌های سنجیده دلایل و شواهد متعدد خود را با بیانی قانع‌کننده ارائه کنید تا برای مخاطبان شما جذاب باشد.

۳.۴. آیا می‌توان میان این سه معیار ارتباطی برقرار کرد؟

با توجه به مطالب قبلی (بخش‌های ۳.۱، ۳.۲، ۳.۳)، می‌توان به ایده‌ای دست یافت که این سه معیار با یک‌دیگر تعامل یا همپوشانی داشته باشند تا بتوان در الهیات طبیعی از آن‌ها در کنار هم و نه جدا از هم استفاده کرد. طبق این ایده، اقناع افراد معقول ممکن است به پذیرش مقدمات بستگی داشته باشد و پذیرش مقدمات ممکن است به مورد انباشتی بستگی داشته باشد. از طرف دیگر، اقناع افراد معقول ممکن است تحت تأثیر مورد انباشتی قرار گیرد و مورد انباشتی ممکن است تحت تأثیر پذیرش مقدمات باشد. بنابراین، این سه معیار بسته به نحوه استفاده و تفسیرشان ممکن است مکمل هم باشند.

1. Separate
2. Single-line
3. Process

نخست، می‌توان معیار را بسته به نوع^۱ استدلال تعیین و تنظیم کرد؛ مانند استفاده از اقناع برای استدلال‌های بلاغی (خطابه)، پذیرش مقدمات برای استدلال‌های تحلیلی، و دلایل انباشتی برای استدلال‌های ترکیبی. این بدان معنی است که می‌توان برای انواع مختلف استدلال معیارهای متفاوتی استفاده کرد. مثلاً، اگر کسی استدلالی بلاغی می‌کند که هدف آن متقاعد کردن یا تأثیرگذاری بر دیگران از طریق بیان و احساسات است ممکن است از معیار اقناع بیش از معیارهای دیگر استفاده کند. زیرا این همان چیزی است که برای این نوع استدلال مناسب و مرتبط است. اما اگر استدلالی تحلیلی اقامه کند که هدف آن اثبات چیزی از طریق منطق و ادله باشد می‌تواند از معیار پذیرش مقدمات بیش از معیارهای دیگر استفاده کند. چون برای آن نوع استدلال همین امر لازم و کافی است. در نهایت، اگر کسی در حال ایجاد یک استدلال ترکیبی باشد که هدفش ترکیب یا تطبیق استدلال‌ها یا دیدگاه‌های مختلف از طریق استنتاج و احتمال باشد ممکن است از معیار مورد انباشتی بیشتر از معیارهای دیگر استفاده کند. زیرا این همان چیزی است که برای آن نوع استدلال مفید و سودمند است.

دوم، پیشنهاد دیگر برای ارتباط بین این سه معیار در نظر گرفتن آن‌ها به عنوان مراحل^۲ مختلف یک استدلال است. به این معنا که ممکن است سعی شود از آن‌ها به نحو توالی یا سلسله‌مراتبی استفاده شود؛ به گونه‌ای که از یک معیار به معیاری دیگر رسید. مثلاً، می‌توان با معیار اقناع شروع کرد تا توجه و علاقه مخاطب جلب شود، سپس به سمت معیار پذیرش مقدمات حرکت کرد تا اعتبار و استحکام استدلال ثابت شود، و در نهایت با معیار مورد انباشتی احتمال و توان استدلال را بالا برد. یا می‌توان ترتیب را معکوس کرد و با معیار دلیل انباشتی شروع کرد و سعی کرد زمینه‌ای گسترده و متنوع برای استدلال فراهم آورد، سپس به سمت معیار پذیرش مقدمات حرکت کرد و سعی کرد ساختار و پشتوانه استدلال را روشن کرد، و در نهایت با معیار اقناع و تلاش برای برانگیختن مخاطب این فرایند را به پایان رساند.

سوم، به جای ترجیح یک معیار بر معیارهای دیگر، بهتر است آن‌ها را به گونه‌ای متعادل یا ادغام کنیم که با هدف و زمینه^۳ استدلال مرتبط باشد. مثلاً، ممکن است هدف ارائه استدلالی باشد که برای یک مخاطب خاص متقاعدکننده، در مقدمات خود معقول، و مبتنی بر دلایل انباشتی باشد. این بدان معناست که فرد ممکن است سعی کند از هر سه معیار استفاده کند، اما نه به یک شکل یا به یک اندازه. مثلاً، اگر کسی در حال نوشتن متنی برای یک جامعه علمی است ممکن است بر پذیرش مقدمات بیش از معیارهای دیگر تأکید کند. زیرا این همان چیزی است که در چنین زمینه‌ای مورد انتظار و ارزشمند است. با این حال، ممکن است از دلایل متقاعدکننده و انباشتی نیز استفاده کند تا متنش جذاب‌تر و جامع‌تر شود. از سوی دیگر، اگر کسی برای مخاطب عام سخنرانی کند، ممکن است بیشتر از معیارهای دیگر بر اقناع تأکید کند. چون این همان چیزی است که در این زمینه لازم و مؤثر است. با این حال، می‌توان از پذیرش مقدمات و دلایل انباشتی نیز برای معتبرتر و قانع‌کننده‌تر کردن صحبت استفاده کرد.

۴. نتیجه

طراحی یک الگوی مناسب به منظور توجیه/ردّ خداباوری همواره دغدغه فیلسوفان دین بوده است. در این پژوهش، سه الگوی اقناع‌سازی، پذیرش مقدمات، و مورد انباشتی که مدعی تعیین معیار مناسب برای استدلال موفق یا خوب در الهیات طبیعی بودند مورد بررسی و نقد قرار گرفتند. از آنجا که هر یک از این سه الگو از محدودیت‌هایی برخوردارند، به‌تنهایی معیاری مناسب برای استدلال موفق نیستند. به نظر می‌رسد باورهای دینی نتیجه یک فرایند منطقی-معرفت‌شناختی هستند و برای موفقیت استدلال‌های دین‌پژوهانه-چه خداباورانه باشند چه خداناباورانه-باید در یک فرایند منطقی-معرفت‌شناختی پویا و تعاملی قرار بگیرند. عوامل مختلف منطقی، معرفتی، هستی‌شناختی، محیطی، فرهنگی، تربیتی، تاریخی، و جغرافیایی همگی در تشکیل یک استدلال دینی مؤثر دخالت دارند و نمی‌توان از آن‌ها چشم‌پوشی کرد. بنابراین، اعتقاد به یک معیار خاص برای موفقیت یک استدلال دینی نه تنها کافی نیست، بلکه امکان‌پذیر هم نیست و باعث تحلیل ناتمام و نادقیق می‌شود. اما، این به معنای نبود معیار نیست که ما را به دام نسبی‌گرایی ببرد؛ بلکه هدف پرهیز از معیارهای تک‌بعدی و سطحی است و بر اهمیت و ضرورت توجه به

1. sort
2. levels
3. context

فرایندهای منطقی- معرفت‌شناختی تأکید دارد. این انگاره توجه ما را به چند ملاحظه و افزوده جلب می‌کند: ۱. انتخاب معیاری واحد برای همهٔ استدلال‌ها یا سنجش یا دسته‌بندی استدلال‌های مختلف بر اساس یک معیار مشترک چالشی پیچیده و سخت است. زیرا دربارهٔ هدف، روش، منابع، و محدودهٔ الهیات طبیعی اتفاق نظر وجود ندارد. ۲. به جای آنکه به دنبال انتخاب یک معیار مشخص باشیم، بهتر است روی مزیت‌ها و جنبه‌های مثبت و نقاط قوت هر معیار به صورت یک کل تمرکز کنیم. ۳. معیار یک استدلال موفق را تک‌بُعدی و نقطه‌ای در نظر نگیریم، بلکه معیار را یک «فرایند» ببینیم؛ فرایندی که به هر معیار این امکان را می‌دهد که به‌رغم توجه به توانایی‌هایش روی مزیت معیارهای دیگر تمرکز کند. ۴. اگر معیار را یک فرایند بدانیم ارتباط و تعامل این سه معیار بنا بر نوع و مراحل و زمینهٔ استدلال امکان‌پذیر خواهد بود تا بتوان در الهیات طبیعی از هر سه معیار در کنار هم و نه جدا از هم سود بُرد.

منابع

- ارسطو (۱۳۹۷). مجموعه آثار (کتاب فیزیک). مترجم: محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
- افلاطون (۱۳۹۸). مجموعه آثار. مترجم: محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی.
- Addinall, P. (1991). *Philosophy and Biblical Interpretation: A Study in Nineteenth-Century Conflict*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Aristotle (2018). *Majmooe Asar (Ketab-e Physic)*. Translated by Mohammad Hasan Lotfi. Tehran: Tarh-e No Publication. [In Persian]
- Bigalke, Ron J. (2011). Apologetics, Cumulative Case, In *The Encyclopedia of Christian Civilization*. edited by George Kurian. Wiley-Blackwell.
- Braunsteiner-Berger, J. (2014). Swinburne's argument for the existence of God: a critical comment on conceptual issues. *Religious Studies*, 50, 359-378.
- Collins, R. (2009). The teleological argument: an exploration of the fine-tuning of the universe, In *The Blackwell Companion to Natural Theology*. William Lane Craig & J. P. Moreland (Eds.), Blackwell Publishing Ltd.
- Craig, W. L. (2008a). Arguing Successfully about God: A Review Essay of Graham Oppy's Arguing about Gods. *Philosophia Christi*, 10, 435-442.
- (2008b). *Reasonable Faith*. 3rd ed. Grand Rapids: Crossway.
- (2010). Apologetics Arguments. *Reasonable Faith website*. Available: <https://www.reasonablefaith.org/writings/question-answer/apologetics-arguments>.
- Craig, W. L. & Moreland, J. P. (2003). *Philosophical Foundations for a Christian Worldview*. Downers Grove, IL: InterVarsity. Craig, W. L. & Moreland, J. P. (2009). *The Blackwell Companion to Natural Theology*. eds. Malden, MA: Blackwell.
- Craig, W. L. & Sinclair, J. D. (2009). The Kalām Cosmological Argument, In Craig and Moreland (eds.). *The Blackwell Companion to Natural Theology*. William Lane Craig & J. P. Moreland (Eds.). Malden, MA: Blackwell.
- Davis, C. F. (1999). *The Evidential Force of Religious Experience*. Oxford University Press.
- Edwards, D. (2013). Catholic Perspectives on Natural Theology, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*, Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Ewart, P. (2013). The Physical Sciences and Natural Theology, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*. Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Frank, D. H. (2013). Jewish Perspectives on Natural Theology, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*. Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Frazier, J. (2013). Natural Theology in Eastern Religions, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*, Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Gelman, A. et al. (2013). *Bayesian Data Analysis*. CRC Press.
- Knight, D. (2013). Chemical Sciences and Natural Theology, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*, Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Kwan, K-M. (2009). The argument from religious experience, In *The Blackwell Companion to Natural Theology*. William Lane Craig & J. P. Moreland (Eds.). Blackwell Publishing Ltd.
- Law, S. (2011). Evidence, miracles, and the existence of Jesus. *Faith and Philosophy*, 28, 129-151.
- Lewis, C. S. (1947). *Miracles: A Preliminary Study*. London: G. Bles.
- Linville, M. D. (2009). The moral argument, In *The Blackwell Companion to Natural Theology*. William Lane Craig & J. P. Moreland (Eds.). Blackwell Publishing Ltd.
- Maydole, R. E. (2009). The ontological argument, In *The Blackwell Companion to Natural Theology*. William Lane Craig & J. P. Moreland (Eds.). Blackwell Publishing Ltd.
- McGrew, T. & DePoe, J. M. (2013). Natural Theology and the Uses of Argument. *Philosophia Christi*, 15, 299–309.
- Mitchell, B. (1973). *The Justification of Religious Belief*. Palgrave Macmillan.
- Morrison, R. G. (2013). Islamic Perspectives on Natural Theology, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*. Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Oppy, G. R. (2006). *Arguing about Gods*. New York: Cambridge University Press.
- (2013). *The Best Argument against God*. Palgrave Pivot.
- Paley, W. (1802). *Natural Theology or Evidences of the Existence and Attributes of the Deity*. London: R. Faulder.
- Parsons, K. M. (2013). Perspectives on Natural Theology from Analytic Philosophy, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*. Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.

- Pawl, T. (2012). The Five Ways, In B. Davies & E. Stump (Eds.). *The Oxford Handbook of Aquinas*. Oxford University Press.
- Peters, T. (2013). Models of God, In *Models of God and Alternative Ultimate Realities*. Jeanine Diller & Asa Kasher (Eds.). Springer.
- Plato (2019). *Majmooe Asar*. Translated by Mohammad Hassan Lotfi. Tehran: Tarh-e No Publication. [In Persian]
- Plantinga, A. (2011). *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism*. Oxford University Press.
- Polkinghorne, J. (2013). Mathematics and Natural Theology, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*. Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Pruzan, P. (2016). *Research methodology: The aims, practices and ethics of science*. Springer Cham.
- Reppert, V. (2009). The argument from reason, In *The Blackwell Companion to Natural Theology*. William Lane Craig & J. P. Moreland (Eds.). Blackwell Publishing Ltd.
- Ruse, M. (2013). Natural Theology: The Biological Sciences, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*. Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.
- Swinburne, R. (2004a). Natural Theology, Its 'Dwindling Probabilities' and 'Lack of Rapport'. *Faith and Philosophy*, 21, 533–535.
- (2004b). *The Existence of God*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press.
- (2005). *Faith and Reason*. Clarendon Press.
- Taliaferro, Ch. (2013). Philosophical Critique of Natural Theology, In *The Oxford Handbook of Natural Theology*. Russell Re Manning, John Hedley Brooke, & Fraser Watts (Eds.). Oxford University Press.